

بعونک یا لطیف

فهرست نویسی پیش از انتشار

- سرشناسه: راشدی‌نیا، اکبر، ۱۳۵۶-
عنوان و نام پدیدآور: مجالس عارفان، ابوسعید ابوالخیر، خواجه یوسف همدانی، عارفی
ناشناخته.
مشخصات نشر: تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۳۱۵ ص:؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
فروست: تاریخ اندیشه: ۴. متون عرفانی؛ ۱.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر.
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل
دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۵۴۹۵
-

مجالس عارفان

بیست و دو مجلس نویافته از
ابوسعید ابوالخیر - خواجه یوسف همدانی
و عارفی ناشناخته

تحقیق و تصحیح

اکبر راشدی نیا



فرهنگ معاصر
تهران ۱۳۹۴

تاریخ اندیشه ۴

زیر نظر: دکتر نصرالله پورجوادی

متون عرفانی ۱

فرهنگ معاصر

تهران، خیابان طالقانی غربی، خیابان فریمان، پلاک ۲۸، طبقه دوم
کدپستی: ۱۴۱۶۸۶۴۱۸۲

تلفکس: ۶۶۹۵۲۶۳۲-۵

E-mail: farhangmoaserpub@gmail.com

Website: www.farhangmoaser.com



مجالس عارفان

بیست و دو مجلس نویافته از:

ابوسعید ابوالخیر، خواجه یوسف همدانی

و عارفی ناشناخته

اکبر راشدی‌نیا

چاپ اول: ۱۳۹۴

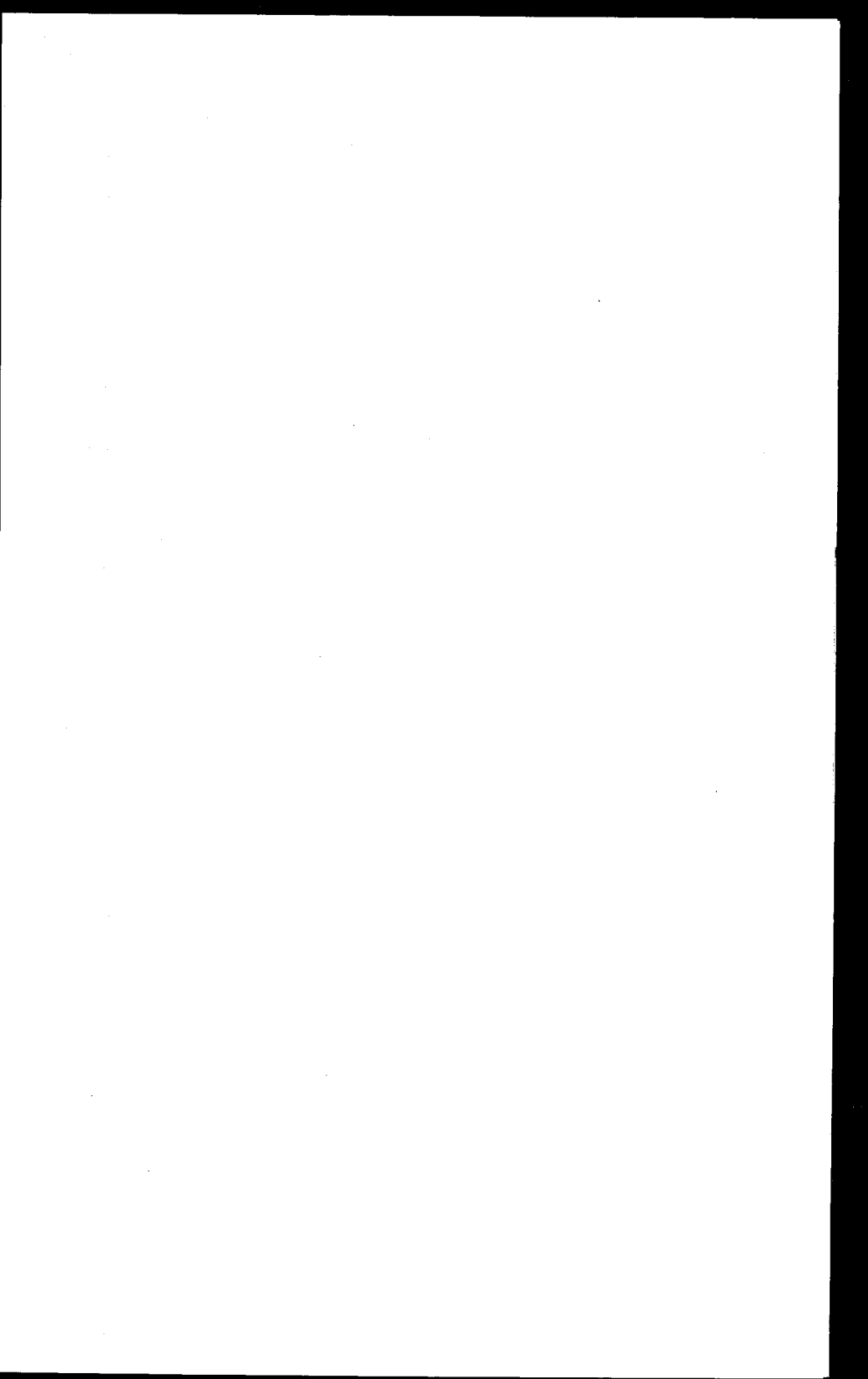
تیراژ: ۱۵۰۰

کلیه حقوق این اثر متعلق به «مؤسسه فرهنگ معاصر» است و هر نوع استفاده بازرگانی از این اثر اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری و یا تکثیر به هر صورت دیگر، کلاً و جزئاً، ممنوع و قابل تعقیب قانونی است.

تقدیم به:

پدر و مادر بزرگوار

و همسر فداکارم



یادداشت ناشر

تاریخ اندیشه در فرهنگ معاصر

تاریخ معمولاً گزارش حوادث و رویدادهایی است که زمان وقوع آنها در گذشته دور و نزدیک بوده است، حوادثی که در زندگی کنونی ما و همچنین در زندگی آینده ما به نحوی تأثیر می‌گذارد، یا حتی می‌توان گفت زندگی ما را شکل می‌دهد. اهمیت تاریخ در این است که آنچه هم‌اکنون در حال وقوع است خود نتیجه حوادث پیوسته کوچک و بزرگی است که همه در گذشته رخ داده است. بنا بر این، برای شناخت اوضاع کنونی خود و سایر مردمی که در دهکده جهانی به سر می‌برند به تاریخ روی می‌آوریم و سعی می‌کنیم تا حوادث گذشته را، حوادثی که به یکدیگر مرتبط و متصل بوده و از برآیند آنها زندگی کنونی ما در این جهان شکل گرفته است، به صورتی علمی بشناسیم یا آنچه را که قبلاً به اجمال می‌شناختیم به تفصیل بشناسیم.

تا چندی پیش حوادثی که تاریخ‌نویسان در کتابهای خود درج و ثبت می‌کردند حوادث ملموس و مشهود و اغلب سیاسی در جهان مادی و جسمانی بود، ولی از حدود دو قرن پیش این فکر ابتدا در میان متفکران جهان غرب پیدا شد که نه فقط حوادث سیاسی و اجتماعی و به طور کلی رویدادهای جهان مادی است که تاریخ را می‌سازد، بلکه روح و جان آدمی و آنچه به روان انسان و فرهنگ جوامع بشری مربوط می‌شود نیز در زندگی ما نقش داشته است، و لذا پدیده‌های ذهنی و روحی و به طور کلی آنچه مصالح بنای فکری و اعتقادی و فرهنگی ما را تشکیل می‌دهد می‌تواند در حوزه بررسیهای تاریخی قرار گیرد. دیری نپایید که این فکر از اروپا و غرب به سایر نقاط جهان و به فرهنگ و تفکر ما نیز وارد شد و به همین دلیل محققان معاصر ما با دیدی تاریخی و انتقادی به سراغ اعتقادات و به طور کلی آراء و اندیشه‌های گذشته

خود رفتند. ولی باید اذعان کرد که ما هنوز نتوانسته‌ایم در زمینه تاریخ اندیشه خود آثار چشمگیری منتشر کنیم. همان‌طور که در حوزه تاریخ اجتماعی و سیاسی و حوادثی که در دوسه هزار سال گذشته خود نیز نتوانسته‌ایم آثار قابل ملاحظه‌ای تألیف و منتشر کنیم. ما هنوز تاریخ اندیشه فلسفی و کلامی و عرفانی و هنری خود را با روش‌های علمی به دقت بررسی نکرده‌ایم. ثبت اندیشه‌های ما در حوزه‌های مختلف دینی، از قبیل تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و عرفان و ادبیات عرفانی و حقوق و فقه، هنوز مانند گذشته صورت می‌گیرد و بررسی‌های ما کاملاً جنبه تاریخی به خود نگرفته است. ما هنوز به درستی تصور روشنی نداشته‌ایم از این که هر یک از معانی و مفاهیم فرهنگی و دینی و فلسفی ما در طول تاریخ چگونه دستخوش تحولات معنایی قرار گرفته‌اند و چون به درستی تصور آن را نداشته‌ایم تصدیق هم در عمل نکرده‌ایم. فرهنگ معاصر ناشری است که در طول سه دهه از فعالیت انتشاراتی خود همت خویش را بیشتر، اگر نگوئیم منحصرأ، به چاپ و انتشار فرهنگهای لغت صرف نموده است. این موسسه انتشاراتی صرفاً به صورت واسطه‌ای میان مؤلف و چاپخانه عمل نکرده است. فرهنگ معاصر در حوزه‌هایی که تاکنون فعال بوده سعی کرده است برنامه‌های انتشاراتی خود را براساس نیازهایی که محققان و مؤلفان تشخیص می‌داده‌اند به اجرا درآورد. فکر انتشار سلسله‌ای از کتابهایی که به تاریخ اندیشه ایران مربوط می‌شود به صورت پیشنهاد توسط محققانی که با این مؤسسه همکاری می‌کرده‌اند مطرح شد و فرهنگ معاصر نیز با حسن استقبال از این پیشنهاد علمی و فرهنگی درصدد برآمد تا در کنار فعالیتهای انتشاراتی خود در زمینه لغات عمومی و ادبی و اصطلاحات علمی، به معانی آنها و سیر تحولات معنایی آنها نیز توجه کند و با همکاری مؤلفان و مترجمان و محققان کشور سلسله کتابهایی را که به تحقیق درباره عقاید و نظریات علمی و دینی و فلسفی می‌پردازند منتشر کند. «تاریخ اندیشه» که عنوان کلی این سلسله انتشارات خواهد بود خود به شاخه‌های دیگر منشعب خواهد گردید. شاخه‌هایی که تاکنون در نظر گرفته شده است درباره عرفان و ادبیات عرفانی، فلسفه و کلام، و مبانی فکری یا فلسفی هنر است.

فهرست

- فهرست..... ۹
- پیشگفتار..... ۱۳
- مقدمه مصحح..... ۱۵
۱. مجالس ابوسعید ابوالخیر ۱۷
- الف. حیات معنوی و اجتماعی ابوسعید ابوالخیر ۱۷
- ب. مجالس ابوسعید ابوالخیر ۲۲
۲. خواجه یوسف همدانی ۴۶
- الف. حیات معنوی و اجتماعی خواجه یوسف همدانی ۴۶
- ب. مجالس خواجه یوسف همدانی ۶۴
- ج. اختلاف خواجه یوسف همدانی با خواجه احمد غزالی ... ۶۷
۳. مجالسی از عارفی ناشناخته ۶۹
- الف. صاحب مجالس ۶۹
- ب. مقایسه متن مجالس با کتاب روح الارواح ۷۲
- ج. مقایسه مجالس با کشف الاسرار ۷۸
۴. معرفی نسخه و شیوه تصحیح ۸۰
- الف. مشخصات نسخه ۸۰
- ب. ویژگی های رسم الخطی این مجموعه ۸۳

- ج. شیوه تصحیح ۸۵
- مجالس ابوسعید ابوالخیر ۹۵
- <۱> مجلس اول ۹۷
- <۲> مجلس دوم ۱۰۱
- <۳> مجلس سوم ۱۰۴
- <۴> مجلس چهارم ۱۰۹
- <۵> مجلس پنجم ۱۱۴
- <۶> مجلس ششم ۱۱۹
- <۷> مجلس هفتم ۱۲۵
- <۸> مجلس هشتم ۱۲۹
- مجالس خواجه یوسف همدانی ۱۳۱
- <۱> مجلس اول ۱۳۳
- <۲> مجلس دوم ۱۳۵
- <۳> مجلس سوم ۱۴۲
- <۴> مجلس چهارم ۱۴۶
- <۵> مجلس پنجم ۱۴۸
- <۶> مجلس ششم ۱۵۲
- <۷> مجلس هفتم ۱۵۵
- <۸> مجلس هشتم ۱۵۹
- مجالسی از عارفی ناشناخته ۱۶۳
- >المجلس الثالث من كلامه رضى الله عنه < ۱۶۵
- المجلس الرابع من كلامه رضى الله عنه ۱۷۴
- المجلس الخامس من كلامه رضى الله عنه ۱۹۱
- المجلس السادس من كلامه رضى الله عنه ۲۰۰
- المجلس السابع من كلامه رضى الله عنه ۲۱۲
- المجلس الثامن من كلامه رضى الله عنه ۲۲۴
- یادداشت‌ها ۲۲۹

۲۳۱.....	یادداشت‌های مجالس ابوسعید ابوالخیر.....
۲۴۱.....	یادداشت‌های مجالس خواجه یوسف همدانی.....
۲۵۰.....	یادداشت‌های مجالسی از عارفی گمنام.....
۲۷۹.....	نمایه‌ها.....
۲۸۱.....	۱. آیات.....
۲۸۵.....	۲. احادیث.....
۲۸۹.....	۳. اقوال مشایخ.....
۲۹۱.....	۴. اشعار.....
۲۹۴.....	۵. اصطلاحات و تعابیر خاص.....
۲۹۸.....	۶. جای‌ها.....
۳۰۰.....	۷. کتابها.....
۳۰۴.....	۸. نام اشخاص.....
۳۱۲.....	کتابنامه.....



پیشگفتار

گر عشق نبودى و غم عشق نبودى

چندین سخن نغز که گفتى که شنودى؟

فرهنگ و ادبیات گذشته ما مرهون آثار به جای مانده از عارفان و فیلسوفان و دیگر عالمانى است که در طول بیش از ده قرن به رشته تحریر درآمده است و آنچه از این آثار به دست ما رسیده است نسبت به کل آن بسیار ناچیز است.

مجالس عارفان بخش اندكى از گنجینه ادب و معرفت پارسی است که تا به حال، به علت فهرست نویسى نادرست، برای ما ناشناخته بود. این مجالس در جنگى به شماره ۱۳۰۰ در کتابخانه منطقه‌ای قونیه نگهدارى می‌شود که مشتمل بر ده‌ها رساله و مکتوب کوچک و بزرگ هست، و در فهرست کتابخانه تنها با عنوان «رسالة فى التصوف» معرفی شده است.

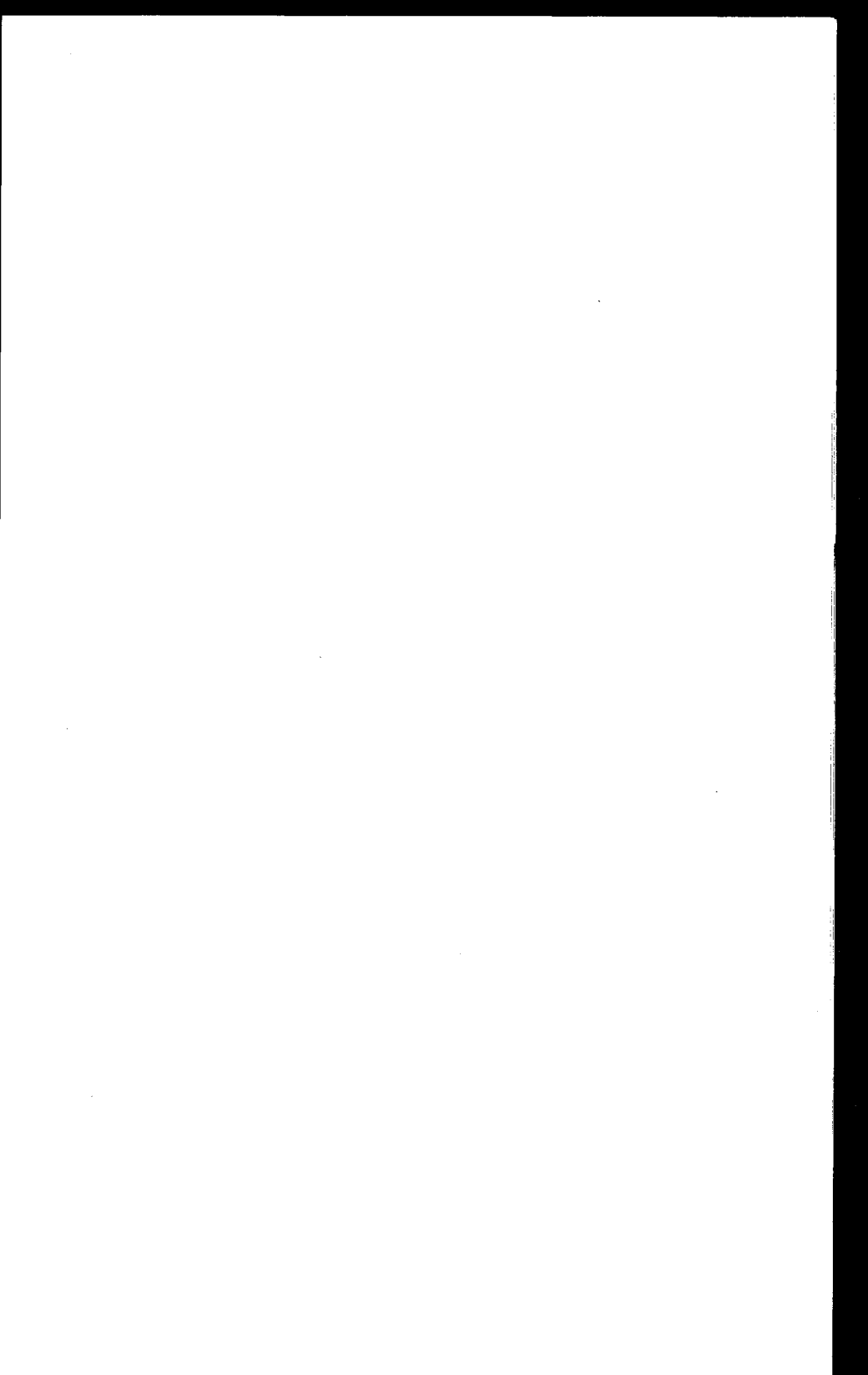
مجالس عارفان، يكى از كهن‌ترین و لطیف‌ترین متون ادبیات پارسی است که از یک سو ما را در شناخت بهتر ادبیات و فرهنگ ایران اسلامی یارى می‌رساند، و از سوى دیگر با دغدغه‌ها و آموزه‌های معرفتى و طریقتى بزرگانى همچون ابوسعید ابوالخیر و خواجه یوسف همدانى آشنا می‌سازد که پیش از این ما آن‌ها را بیشتر از زبان دیگران شناخته بودیم.

تابه حال نسخه‌ای دیگر از این مجالس یافت نشده است. به همین علت کار تصحیح این مجموعه را با استفاده از تک‌نسخه موجود، که بعضی عبارات آن مغلوط و گاه ناخوانا بود، به انجام رساندیم. با همه تلاشی که برای تصحیح متن صورت گرفته است، هنوز موارد مبهمی وجود دارد که امیدواریم بتوانیم با نظر بزرگان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی از تعداد آن بکاهیم.

جا دارد از زحمات استاد فرهیخته جناب آقای دکتر نصرالله پورجوادی و جناب آقای دکتر محمد سوری که با حوصله متن کتاب و مقدمه آن را خواندند و در مواردی اشکالات موجود را گوش‌زد نمودند و همچنین از جناب آقای داوود موسایی مدیر محترم انتشارات فرهنگ معاصر که مقدمات عرضه این اثر را در این انتشارات و در مجموعه تاریخ اندیشه فراهم کردند و خانم شقایق مرادی که در مرحله نسخه‌پردازی برخی دشواریهای متن را برطرف کردند کمال تشکر را داشته باشم.

والحمد لله أولاً و آخراً
اکبر راشدی نیا

مقدمه مصحح



۱. مجالس ابوسعید ابوالخیر

الف. حیات معنوی و اجتماعی ابوسعید ابوالخیر

ابوسعید فضل‌الله بن احمد بن محمد میهنی معروف به «ابوسعید ابوالخیر» روز یکشنبه اول ماه محرم سال سیصد و پنجاه و هفت (۳۵۷) در میهنه به دنیا آمد و در روز پنجشنبه چهارم ماه شعبان سال چهار صد و چهل (۴۴۰) در همانجا درگذشت.

آوازه شیخ در زمان حیاتش از شرق به غرب همه جا را فرا گرفت و همچنان که در شرق عالم اسلام، ابوالحسن هجویری^۱ (م. حدود ۴۷۰) و خواجه عبدالله انصاری^۲ (م. ۴۸۱) از او یاد کرده‌اند در غرب جهان اسلام نیز ابن حزم اندلسی (م. ۴۵۶) از او نام برده است.^۳ البته با این تفاوت که بعضی از او انسان قدسی و موجود فرا بشری ترسیم کرده‌اند و بعضی او را تا سرحد کفر تنزل داده‌اند.^۴

۱. نک: هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۰۷.

۲. این حکایت را جامی از خواجه نقل کرده است. نک: جامی، نفحات الانس، ص

۳۵۱ و همو، مقامات شیخ الاسلام انصاری، ص ۲۷-۲۸.

۳. ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ج ۳، ص ۱۲۳.

۴. چنانکه ابن حزم گفته است: «وبلغنا أن بنيسابور اليوم في عصرنا هذا رجلاً يكتني أبا سعيد أبي الخير هكذا معاً من الصوفية مرة يلبس الصوف، و مرة يلبس الحرير المحرم على الرجال، و مرة يصلي في اليوم ألف ركعة، و مرة لا يصلي لا فريضة و لا نافلة و هذا كفر محض، و نعوذ بالله من الضلال.» ابن حزم، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ج ۳، ص ۱۲۳؛ و در مقابل سبکی از ابوسعید دفاع کرده و می‌گوید: «قلت: و مع صحّة اعتقاده لم يسلم من كلام الشيخ ابن حزم، بل تكلم فيه بغير حق، و تبعه

حیات فردی و اجتماعی شیخ در طول هزار سال گذشته همواره مورد اعتنا بوده و آثار متعددی در مورد شخصیت و احوال او نگارش یافته است و هر کس بر اساس منابعی که در اختیار داشته و متناسب با ذوق و سلیقه خود در مورد وی سخن گفته است.

هجویری، احتمالاً اندکی بعد از رحلت شیخ، وی را چنین توصیف می‌کند: «شاهنشاه محبتان و ملک الملوک صوفیان ابوسعید فضل‌الله بن محمد المیهنی، رضی الله عنه، سلطان طریقت بود و جمله اهل زمانه، وی را مستخر بودند، گروهی به دیدار، و گروهی به اعتقاد، و گروهی به قوت حال، و او عالم بود به فنون علم، روزگاری عجیب داشت و شأنی عظیم اندر درجت اشراف بر اسرار، و ویرا به جز این، آیات و براهین بسیار بود چنانک آثار وی ظاهرست امروز در عالم...»^۱

ابوروح لطف‌الله بن سعد (م. ۵۴۱) از نوادگان شیخ، قدیمی‌ترین مجموعه از «حالات و سخنان ابوسعید» را در کتابی با همین عنوان جمع کرده است. هم‌چنین دیگر نواده شیخ، محمد بن منور میهنی (م. قرن ۶) اسرار التوحید را که یکی از شاهکارهای ادب فارسی است در مقامات و احوال شیخ نوشته است و بعد از آن تقریباً عموم تذکره‌نویسان در آثار خود از او یاد کرده‌اند؛ از جمله فریدالدین عطار در تذکرة الأولیاء^۲ و ابن‌ملقن در طبقات الأولیاء^۳ و عبدالرحمن جامی در نفحات الأنس^۴ و عبدالرؤف مناوی

شیخنا الذهبی، تقلیداً، فقال: فی اعتقاده شیء تکلم فیہ ابن حزم. انتهى. قلت: لم يظهر لنا و لم یثبت عنه إلا صححة الاعتقاد. سبکی، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۵، ص ۳۰۷.

۱. هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۰۶.

۲. عطار، تذکرة الأولیاء، ص ۶۹۵.

۳. ابن‌ملقن، طبقات الأولیاء، ص ۲۰۹.

۴. جامی، نفحات الأنس، ص ۳۰۵.

در الكواكب الدرية^۱ و رضا قلی خان هدایت در تذكرة رياض العارفين.^۲ در عصر حاضر نیز آثار چندی در شرح حال و طریقه ابوسعید ابوالخیر نوشته شده که بهترین آن‌ها کتاب ابوسعید ابوالخیر، حقیقت و افسانه به قلم فریتس مایر (م. ۱۹۹۸) و مقدمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به اسرار التوحید است. این نوشته‌ها ما را از معرفی مجدد وی بی‌نیاز می‌کند.

یکی از جهاتی که حیات معنوی ابوسعید ابوالخیر را کاملاً تحت الشعاع قرار داده است ذکر کرامات و امور خارق‌العاده‌ای است که از او گزارش شده است، چنان‌که محور مباحث مهم‌ترین آثار در مورد احوال و مقامات شیخ، یعنی کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرار التوحید، کرامات اوست و این مسأله تا جایی پیش رفته که بعضی از محققان، بارزترین جنبه شخصیتی ابوسعید ابوالخیر را مسأله کرامات تلقی کرده‌اند.^۳

گزارش کرامات شیخ و اشراف او بر ضمایر تا حدی بر این منابع سایه افکنده است که از حدود دویست مجلس از مجالس معرفتی بوسعید که در زمان تألیف کتاب حالات و سخنان در دست مردم بوده تنها یک یا دو مجلس به صورت کامل در این کتاب‌ها گزارش شده است و همین مسأله باعث شده دیگر ابعاد معنوی ابوسعید و به‌خصوص بارزترین جنبه معنوی او که فنای تام در توحید مطلق است مورد غفلت قرار گیرد.

عارفان اسلامی اظهار کرامات و امور خارق‌العاده را هرگز بزرگ نمی‌شمردند و از آن دوری می‌جستند.^۴ ابوسعید نیز هم‌چون دیگر عارفان در کم‌اهمیت جلوه دادن کرامات می‌کوشید و کسی را که بر روی آب راه می‌رفت

۱. مناوی، الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. هدایت، تذكرة رياض العارفين، ص ۴۲.

۳. شفیعی کدکنی، مقدمه اسرار التوحید، ج ۱، ص ۹۶؛ مایر، ابوسعید ابوالخیر حقیقت و افسانه، ص ۴۵.

۴. برای دوری جستن اولیای الهی از کرامات نک: ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، ص ۳۲۴-۳۲۷؛ مستلمی بخاری، شرح التعرف، ج ۳، ص ۹۵۹-۹۸۱؛ قشیری، الرسالة القشيرية، ص ۴۹۸؛ میبدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۷، ص ۲۳۵.

یا بر هوا پرواز می‌کرد را به وزغ و مگس و پرندۀ تشبیه می‌کرد و در مورد کسی که در یک لحظه از شهری به شهری می‌رفت، می‌گفت: «شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می‌شود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخشبد و بخورد و در میان بازار در میان خلق ستوداد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه، به دل، از خدای غافل نباشد.»^۱

بوسعید صاحبان کرامت را به جاسوسان تشبیه کرده و بر این باور بود که چنین شخصی هیچ منزلتی در درگاه حق ندارد.^۲ او اظهار کرامات را در شأن عارف ندانسته و معتقد بوده که عارف باید حالات و کرامات خود را از مردم پوشیده دارد و اگر چنان که بعضی از این کرامات بدون قصد از وی ظاهر شود جا دارد عارف از غصه آن جان دهد.^۳

گرچه ظهور کرامت از اولیای الهی امری است پذیرفته^۴ و کرامات هر عارف جنبه‌ای از ابعاد شخصیتی او را معرفی می‌کند اما آن‌چه در مورد ابوسعید ابوالخیر رخ داده این است که در کتاب اسرار التوحید و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر ده‌ها حکایت و قصه از این که ابوسعید دائماً در

۱. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۹۹.
۲. «صاحب کرامات را درین درگاه بس منزلتی نیست زیرا که او به منزلت جاسوسی است و پدید بود که جاسوس را بر درگاه پادشاه چه منزلت تواند بود و صاحب اشرف را در ولایت بس حظی و نصیبی نیست مگر بمثل از هر ده دیناری دانگی. تو جهد کن تا صاحب ولایت باشی تا همه تو باشی و هر چه باشد ترا باشد.» همان، ص ۳۸۵.
۳. «روزی در میان مجلس بر زلفان شیخ مارت که هر چه ببايد کرد، ما، آن همه، کرده باشیم. و جمله اولیا، قدس الله ارواحهم، همچنین حالات و کرامات خویش از خلق پوشیده داشته‌اند مگر آنچه بی قصد ایشان ظاهر شده است. و از مشایخ کس بوده است که چون چیزی از کرامت او، بی قصد او، ظاهر شده است او از خداوند سبحان و تعالی درخواست است که خداوند! چون آنچه میان من و تست خلق را بر آن اطلاع افتاد جان من بردار که من سر زحمت خلق ندارم که مرا از تو مشغول گردانند.» همان، ص ۵۳.
۴. نک: کلابادی، التعرف، ص ۷۱؛ ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، ص ۳۲۰؛ هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۷۶؛ جامی، نفحات الأنس، ص ۱۷.

حال اظهار کرامات بوده نقل شده و بارها عبارت «او را کرامات ظاهر است» به تعابیر مختلف تکرار شده است.^۱ و کرامات شیخ به حدی برجسته شده است که بر همه جوانب شخصیت معنوی او سایه افکنده است.^۲

گو اینکه محمّد بن منور خود نیز بر این مسأله آگاه بوده لذا بعد از اینکه کلامی از شیخ در مورد بی‌ارزشی کرامت نقل می‌کند می‌گوید: «از این سخن شیخ ما معلوم می‌شود که کرامات و اشراف بر خواطر نسبت با حالتی که شیخ ما را بوده است هیچ چیز نبوده است. اما عوام خلق را چشم برین قدر از منزلت شیخ ما بیش نمی‌افتاده است و این را نیز عظیم می‌دانسته‌اند و ایشان را آن حالت شگرف می‌آمده است و این حالت خود به نزدیک منزلت شیخ ما هیچ چیز نبوده است. و او این را به نسبت بازانک او در آن بوده است هیچ چیز نمی‌نهاده است. اما ما را این عظیم از آن سبب می‌آید که از آنچه حقیقت است بی‌خبریم و از کارها جز ظاهری نمی‌بینیم، آن نیز تمام نه.»^۳

۱. نک: محمّد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۷، ۵۸، ۶۷، ۷۳، ۱۲۱، ۱۳۲، ۲۸۱؛ ابوالروح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲.

۲. چنانکه دکتر شفیعی کدکنی می‌نویسند: مسأله کرامات مرکز اصلی شخصیت تاریخی و افسانه‌ای بوسعید است. در حقیقت دو کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید، بر محور کرامات بوسعید تالیف شده است و دیگر نویسندگان تصوف نیز که به زندگینامه وی پرداخته‌اند، از این کرامات وی به تفصیل سخن گفته‌اند. با اینکه ستون فقرات تصوف را مسأله «ولایت» تشکیل می‌دهد و موضوع کرامت و ولایت از یکدیگر، تقریباً، غیر قابل تفکیک‌اند، و بر این اساس هر صوفی به نوعی با مسأله کرامت سروکار دارد و با اینکه زندگی‌نامه همه مشایخ تصوف، سرشار است از داستان‌هایی در باب کرامات آنان با این‌همه، هیچ‌کس از صوفیان بی‌شمار تاریخ تصوف اسلامی، به اندازه ابوسعید با مسأله کرامت مرتبط نبوده است و هیچ‌کس به لحاظ شهرت به کرامات به پای ابوسعید نمی‌رسد. شفیعی کدکنی، مقدمه اسرار التوحید، ج ۱، ص ۹۶.

۳. محمّد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۸۴.

ب. مجالس ابوسعید ابوالخیر

مجالس عارفان نقش به‌سزایی در تکوین و گسترش تعالیم تصوّف و عرفان اسلامی داشته است و علاوه بر اینکه بسیاری از تعالیم و تجارب معرفتی و طریقتی مشایخ صوفیه از طریق همین مجالس به مریدان انتقال می‌یافت، گزارش محتوای آن‌ها نیز یکی از گرانهاترین میراث معرفتی ما به شمار می‌رود، چنان‌که بخش قابل توجهی از کتاب‌های تصوّف و تذکرها و طبقات عارفان را گزیده این مجالس تشکیل داده است.

ابوسعید ابوالخیر از جمله عارفانی بود که طالبان و مشتاقان معارف و حقایق را با مجالس شورانگیز خود سیراب می‌کرد. او تصوّف را ورای نوشته‌های اهل تصوّف می‌دانست و می‌گفت: «چهارصد کتاب تصنیف کرده‌اند در باب تصوّف، و چهل هزار کرده‌اند، این همه هست لیکن صوفی از این همه پاک است، و تصوّف خود گویی دیگر است.»^۱ او اعتقاد دارد عارف باید به این مقامات برسد نه اینکه آن‌ها را بدانند و یا بنویسد او حتی یکی از مریدان خاصّش به نام عبدالکریم را که حالات و حکایات او را می‌نوشت نهی کرده و می‌گوید: «یا عبدالکریم! حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند.»^۲

مجالس ابوسعید بارزترین وجهه ارتباطی او با دیگران بود، گو اینکه اولین مواجهه بیشتر مردمان زمان ابوسعید نیز با وی از راه همین مجالس بوده است، چنان‌که در گزارش‌های ابوروح لطف‌الله بن سعد از مجالس شیخ نیز تأکید شده است که ابوسعید در نیشابور با آغاز مجلس‌گویی شهرت و مقبولیت یافت و مردمان از گوشه و کنار برای شنیدن سخنان شیخ به مجلس او حاضر شدند.^۳

بعضی از مریدان و محبّان ابوسعید علاوه بر اینکه در مجالس او شرکت

۱. ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۱۲۴.

۲. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. ابوالروح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۰، ۹۴۳.

می‌کردند و از افاضات وی بهره می‌بردند، گاه معارف و لطایف بیان شده توسط شیخ را نیز می‌نوشتند که این امر خود باعث شد راه استفاده و استفاضه از انفاس شیخ به زمان حیات او اختصاص نیابد و محتوای این مجالس بعد از وفات وی نیز دست‌به‌دست بگردد و مورد استفاده علاقه‌مندان قرار گیرد، چنان‌که ابوروح که حدود صد سال بعد از شیخ می‌زیست از وجود دویست مجلس شیخ در دست مردم خبر داده و می‌گوید: «بدانید که فواید انفاس آن بزرگ بیش از آن است که اوراق احتمال کند و قرب دویست مجلس از آن وی به دست خلق است.»^۱

با اینکه این مجالس از اهمیت بالایی برخوردار بوده و در دوره‌های مختلف به صورت پراکنده در دست مردم بوده است اما آنچه از این مجالس به جا مانده است بسیار اندک است و ظاهراً کسی درصدد جمع آن‌ها در یک مجموعه برنیامده است. حتی دو نواده شیخ نیز که به صورت تخصصی احوال و سخنان شیخ را جمع کرده‌اند، بیشتر همت خود را چنان‌که گذشت به جمع‌آوری کرامات شیخ صرف کرده‌اند. به همین سبب، با اینکه از وجود دویست مجلس در دست مردم اطلاع داشتند، از آن‌ها تنها به نقل کرامات و امور خارق‌العاده‌ای که در حواشی این مجالس اتفاق افتاده است بسنده کرده‌اند، به عنوان نمونه: «شیخ روزی در نشابور مجلس می‌گفت. در میان سخن گفت که: خواجه امام ابوالقاسم دیر می‌رسد. دو بار بگفت که: عجب عجب! ساعتی سخن گفت دیگر بار گفت: ما را دل به استاد امام می‌نگرد که دوش رنجور بوده است. این می‌گفت. استاد امام از در درآمد. خروش از خلق برآمد.»^۲

«شیخ در مجلس بود. بوعلی متنگروار درآمد و در کنجی بنشست، چنانک کس وی را نشناخت. چون شیخ گرم شد گفت: مگر ابوعلی سینا امروز در مجلس ما حاضر است کی سخن ما همه بر قانون حکمت

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۱۰.

می‌رود.»^۱

«شیخ هر روز مجلس می‌گفت و هر که را چیزی بر دل بگذشتی شیخ در میان سخن روی به وی کردی و جواب آن چیز که او را در دل بودی به رمزی یا بییتی یا حکایتی بگفتی چنانک آنکس را مفهوم شدی.»^۲

«دیگر روز، بر سر خاک او مجلس گفت. رئیس میهنه، خواجه حمویه، در مجلس شیخ بود، گفت: به دل من درآمد که این کشتن این پیر چه بود؟ شیخ به فراست و کرامت بدانست. روی سوی من کرد و گفت: ای خواجه، بیت:

چندین چه زنی نظاره گرد میدان اینجا دم ازدهاست و زخم پیلان
تا هر که درآید بنهد او دل و جان رعیت چه کند گرد سرای سلطان

وصلی الله علی محمد وآله اجمعین.»^۳

و ده‌ها گزارش دیگر که در بسیاری از آن‌ها صرفاً کرامات شیخ مورد توجه قرار گرفته و در مواردی هم که گزارشی از محتوای مجلس ارائه شده تنها به قطعه‌ای که برای نویسنده نامتعارف بوده بسنده شده است به عنوان نمونه:

«یک روز شیخ ما مجلس می‌گفت و خلق بسیار آمده بودند، چنانک معهود مجلس او بوده است. و بزرگان و ائمه نیشابور جمله در آنجا بودند. به آخر مجلس شیخ ما گفت: ما امروز شما را از احکام نجوم سخن خواهیم گفت. همه مردمان گوش و هوش به شیخ دادند تا چه خواهد گفت. شیخ گفت: ای مردمان! امسال همه آن خواهد بود که خدای خواهد همچنانک پار همه آن بود که خدای تعالی خواست. و وصلی الله علی محمد وآله اجمعین.»^۴

البته بخشی از این مجالس نیز در فصل دوم از باب دوم کتاب اسرار التوحید با عنوان «حکایاتی که از آن فایده حاصل آید و بعضی از حکایات

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۶۲.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۶۸.

مشایخ که از جهت فایده بر لفظ مبارک او رفته است»^۱ جمع شده است و متأسفانه از مجالس ابوسعید ابوالخیر به همین مقدار بسنده شده است.

بنابراین، یافتن مجالس ابوسعید و احیای آن‌ها می‌تواند فصلی جدید در شناخت جنبه‌های پنهان شخصیت و دغدغه‌های معرفتی و تربیتی او باشد؛ مجالسی که بخش قابل توجهی از آن‌ها به دست مریدان شیخ نگارش یافته و در دوره‌های مختلف در دست مردم قرار داشته و یقیناً امروزه نیز می‌توان در لابه‌لای جُنگ‌های خطی بجای مانده از میراث عرفانی به بخشی از آن‌ها دست یافت.

آنچه در پی خواهد آمد بخشی کوچک از مجالس ابوسعید ابوالخیر است که توسط شخصی به نام شرف‌الدین بن برهان‌الدین بخاری از اصحاب یحیی باخرزی در قرن هشتم در جُنگی مشتمل بر مجالس و سخنان و مکتوبات عرفا جمع شده است^۲ و با اینکه تعداد آن‌ها اندک است، ولی همین مقدار هم به ما کمک می‌کند تا حدی به دغدغه‌های معرفتی شیخ دست یابیم و شخصیت او را آنچنان که بود نه چنان که برای ما ساخته‌اند بشناسیم.

بیشتر مجالس ابوسعید در بیان لطایف آیات و سؤال‌هایی است که در مورد آن‌ها از وی پرسیده‌اند. از این رو مجالس او معمولاً با این عنوان شروع شده است: «پرسیدند از قول خداوند عزّ و جلّ» یا «شیخ را پرسیدند از این آیت». شیخ پس از شنیدن هر یک از آیات، نکات لطیفی را که به ذهنش در مورد آیه مزبور خطور می‌کرده است بیان می‌کرد که از این نکات لطیف اصطلاحاً به «لطیفه» تعبیر می‌شد.^۳

البته مطلع همه مجالس شیخ آیات نیستند و گاه مجلس او بر مبنای سؤال

۱. همان، ص ۲۸۳.

۲. معرفی نسخه و رساله‌ها و مکتوبات موجود در این مجموعه در بخش مشخصات نسخه خواهد آمد.

۳. برای توصیفی از مجالس عارفان و فرق بین لطیفه و اشاره، و استفاده عارفان از لطیفه نک: نصرالله پورجوادی، «لطایف قرآنی در مجالس سیف‌الدین باخرزی»، معارف، فروردین ۱۳۸۰، ص ۳-۲۴.

از بی‌تی بنا شده است، مثلاً: پرسیدند شیخ را قدس الله روحه
آن روز نخست که سلامت کردم من خویشتم جمله غلامت کردم
شیخ در جواب سؤال از اشعار نیز همانند آیات به بیان نکات لطیفی
پرداخته که به صورت ارتجالی بر ذهن او خطور می‌کرد و در واقع ذکر بیت
مطلعی است برای بیان این نکات.

اساسی‌ترین آموزه‌های معرفتی و طریقتی ابوسعید ابوالخیر^۱

در کلمات ابوسعید عبارات زیادی هست که در آن‌ها تصوف رسمی مورد
انتقاد قرار گرفته است و احتمالاً همین مسأله باعث شده بود که بزرگان
تصوف، هم‌چون ابوالقاسم قشیری^۲ و خواجه عبدالله انصاری^۳، میانۀ خوبی
با او نداشته باشند. وی از تصوف گاه به حيله‌گری و شیادی تعبیر می‌کرد و
سخن محمد بن علی قصاب را تکرار می‌کرد که گفته بود: «تصوف اولش
حال بود، بعد به قال و قیل تبدیل شد و امروزه هم حال از میان رفته و هم
قال، و جز شیادی چیزی بر جای نمانده است.»^۴

و گاه می‌گفت: تصوف در آغاز مجموعه‌ای از ریاضت‌ها بود که به مرور
زمان به قلم‌پردازی تبدیل شده است.^۵ لذا نوشته‌های اهل تصوف را خالی از

۱. در بررسی آموزه‌های ابوسعید سعی شده است که مطالب ذکر شده در «مجالس»
مینا قرار گیرد، ولی گاه برای تأیید مطالب از کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید
نیز شواهدی ذکر شده است.

۲. در مورد دیدگاه قشیری نسبت به ابوسعید نک: شفیعی کدکنی، مقدمه اسرار
التوحید، ج ۱، ص ۴۰-۴۱.

۳. در مورد دیدگاه خواجه عبدالله انصاری نسبت به ابوسعید نک: جامی، نفحات
الانس، ص ۳۵۱ و همو، مقامات شیخ الاسلام انصاری، ص ۲۷-۲۸.

۴. «شیخ ما گفت: محمد بن علی القصاب گفت: کان التصوف حالا فصار قالا ثم
ذهب الحال و القال و بقى الاحتيال.» محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات
الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۶۱.

۵. «قال شیخنا: کان التصوف أماً و صار قلاماً.» محمد بن منور، اسرار التوحید فی
مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۹۹.

حقیقت می‌دانست و حقیقت تصوف را دور از آن چه در کتاب‌ها ذکر شده به شمار می‌آورد.^۱

او حتی از تصوف به شرک نیز یاد کرده است، چنان که نقل کرده‌اند: «شیخ ما را پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت این تصوف نیز هم شرک است. گفتند: ایها الشیخ، چرا؟ گفت: از بهر آنک تصوف دل از غیر نگاه داشتن است و غیر نیست.»^۲

او نوع لباس پوشیدن اهل تصوف و آداب و رسومی هم چون خلوت‌گزینی و گرسنگی را نیز، که معمولاً خانقاهیان زمان او مقید به انجام آن‌ها بودند، نقد و حقیقت تصوف را فراتر از نوع پوشش امور ظاهری معرفی می‌کرد.^۳ وی آدابی هم چون خلوت‌گزینی و گرسنگی و امثال آن را از ضعف و نقصان سالک دانسته و بر این باور است که اگر شخص به حقیقت رسیده باشد برای او کوه و صحرا و شهر هیچ فرقی نخواهد کرد و همه یکسان خواهد بود.^۴

آن چه گفته شد به معنای مخالفت ابوسعید با اصل و حقیقت تصوف نبود. به احتمال زیاد سر مخالفت او با تصوف رسمی در این باشد که در اصل، تصوف برای انتقال سالک از ظاهر و پوسته شریعت به باطن و حقیقت دین بنیان شده بود و در این میان بزرگان تصوف، آداب و رسومی را بر مبنای آیه

۱. ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۱۲۴.

۲. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. «سخن و رنگ تصوف نیست، بدانک خطی سیاه به جامه‌ای درکشیده‌ای من ترا بازندانم، بدانک تو جامه کبود کنی نرهی، در آن جامه همه منی، سر از تو بر می‌زند، می‌گویی: من صوفیم یا محبم.» ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۱۲۴.

۴. «صومعه و خلوت از ضعیفی است، ایراچه آنک بهتر است برو گشاده نکرده‌اند، اگر آنچه بهتر است برو کشف شده بودی، او را کوه همان استی و صحرا همان، و شهرها همان، و هر کجا بودی همان، المسجد جمع الهمة بدو دانی و بدو گویی. تو گویی من چندین شباروز هیچ چیز نخورم جهد کنم، صمد خداوند است اوست که به طعامش حاجت نیست، ترا میان تهی آفریده است تا عجز و بیچارگی خود بینی و خویشتن را نستانی، که نه تراز هیجا می‌آیی، و هیچ طاقک گرسنگی نداری، و طاقت درد نداری، و طاقت مگسی نداری.» همان، ص ۱۲۹.

﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾ (۵۷: ۲۷) برای تسهیل و وصول سالک به حقایق و معارف الهی تأسیس کرده بودند که از آن‌ها به طریقت تعبیر می‌شد. ولی به مرور زمان اصل تصوّف مورد غفلت واقع شده و تصوّف رسمی با محوریت مجموعه‌ای از معارف و آداب و رسوم به شاخه‌ای از علوم اسلامی یا فرقه‌ای در کنار دیگر فرقه‌ها تبدیل شد و اهل تصوّف به جای انقطاع از نفس و نفسانیات و اشتغال به حق و حقیقت، همانند متکلمان و فقیهان و قاریان و واعظان و ادیبان و دیگر عالمان، به لفاظی و قلم‌پردازی در راستای اثبات طریقه خود و درهم کوبیدن رقیبان مشغول شدند. حتی همین آداب و رسوم طریقتی نیز که قرار بود سالک را به حقیقت واصل کند خود اصل قرار گرفت و در نتیجه اهل طریقت بیش از اهل ظاهر گرفتار ظاهر گشتند. مخالفت‌های ابوسعید با چنین تصوّفی بود. وی تصوّف را به مثابه علم و مذهب و مجموعه‌ای از آداب و رسوم قبول نداشت. تصوّف مقبول در نزد ابوسعید یعنی از خویشتن رهیدن و به خود مشغول نشدن^۱ و تسلیم محض بودن در برابر حق تعالی^۲ و عمل کردن به مرضی حق تعالی^۳ و جز حق تعالی کسی را ندیدن^۴ و ترک اراده خود کردن و

۱. «هفتصد پیر از پیران طریقت سخن گفته‌اند، اوّل همان گفته است که آخر؛ عبارت مختلف بود و معنی یکی بود: التصوّف ترک التکلف و هیچ تکلف تو را بیش از تو نیست که چون به خویشتن مشغول شدی ازو بازماندی.» محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۰۰، ۲۹۶.
۲. «شیخ ما را در مجلس سنوال کردند که: ای شیخ، ما التصوّف؟ شیخ ما گفت: التصوّف الصبر تحت الأمر و النهی و الرضا و التسلیم فی مجاری الأقدار. پس گفت: لم یظهر علی أحد حالة شریفة منیفة إلا و أصلها الصبر تحت الأمر و النهی و الرضا و التسلیم بقضاء الله و أحكامه عزّ و جلّ.» همان، ص ۲۹۲.
۳. «از شیخ ما پرسیدند که صوفی کیست؟ گفت: صوفی آن است که آنچه کند پسند حق کند تا هر چه حق کند او پسندد.» همان، ص ۲۹۰، ۳۱۷.
۴. «شیخ ما گفت: گفته‌اند: تصوّف دو چیز است: یکسو نگرستن و یکسان زیستن.» همان، ص ۲۸۵، ۲۹۲.

تن دادن به خواسته حق^۱ و در نهایت رسیدن به حق و فانی شدن در او.^۲
 در نظر ابوسعید تصوّف دو اصل اساسی دارد که وی در غالب مجالس به آن دو اشاره کرده است. نخستین اصل، انقطاع از نفس و نفی انانیت است. او اعتقاد دارد نفس همیشه در کمین سالک بوده و در حال نزاع با او است. اگر سالک نفس را نکشد، نفس او را خواهد کُشت. شیخ می‌گوید: «اذبح النفس و إلا فلا تشتغل بالترهات. این نفس غداره را بکش یا نه او تو را بکشد. او را زیر پای آریا نی او تو را زیر پای آرد. و این کسی بود که بر خویش بود نه با خویش بود. کسی که خود را باشد او را از این هیچ بهره نبود.»^۳

او اعتقاد دارد تا انانیت و عُجب از وجود سالک رخت برنسته نمی‌تواند به حق برسد و برای از بین بردن انانیت لازم است سالک بر نفس خود سخت بگیرد و آن را زیر بار قهر و ذلّت رام کند به نحوی که مصداق کلام پیران باشد که گفته‌اند: «درویش باید که ناخن ندارد که خویشتن بخارد.»^۴
 و در پایان باید گفت نفس در نظر شیخ دشمن اصلی سالک است که تا در زیر آتش همت و اراده وی نسوزد و خاکستر نگردد سالک از ضربات و

۱. «گفتند: صوفی کیست؟ گفت: آنچ در سر داری بنهی و آنچ در کف داری بدهی و آنچ بر تو آید نجهی.» ابوالروح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۲۰۹؛ محمّد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. «شیخ ما گفت: تصوّف اسم واقع فاذا تم فهو الله. گفت: درویشی نامی است واقع، چون تمام شد و به غایت رسید، آنجا خود جز از خدای چیزی نماند.» همان، ص ۲۸۶.

۳. ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۹۹.

۴. «هیچ کس به عُجب و منی خویش به خدای راه نیابد. هر که به خدای راه یابد به هیچ کس و کم کاستی یابد... آدمی خویشتن نداند این به هیچ چیز به صلاح نیاید مگر به ذلّ خواری بر نفس او بآرند تا در زیر بار قهر رام گردد، تا پیران گفته‌اند: درویش باید که ناخن ندارد که خویشتن بخارد، چنان باید کرد که دوکان به دوکان می‌شود برای لقمه نان راه، و می‌رانندش و از شهرشان بیرون می‌کنند سه روز هیچ چیز نیابد که بخورد تا به ذلّ خویش رسند، آنگاه عزیز گردند و خود را باز شناسند.» ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، همان، ص ۱۲۰-۱۲۱.

صدمات آن در امان نبوده و آسایش نخواهد یافت.^۱

دومین اصل طریقتی که ابوسعید در مجالسش بیش از هر مسأله‌ای به آن تاکید دارد توجّه به حضرت حق است. او توجّه به حق را نتیجه اصل اولی یعنی انقطاع از نفس دانسته و اعتقاد دارد سالک در هیچ حالی نباید از مشاهده حضور حق غافل شود چنان‌که اگر می‌نشیند با حق نشیند و اگر به پا می‌خیزد با حق به پا خیزد و اگر راه می‌رود با حق راه رود و اگر سخن می‌گوید با حق سخن گوید و این همه وقتی محقق می‌شود که سالک خود را فراموش کرده باشد و تا خود را فراموش نکند نمی‌تواند در همه حال به یاد خدا باشد.^۲

به نظر شیخ وقتی سالک از نفسانیات رهایی یافت دیگر نه طالب لذایذ دنیوی است و نه طالب ثواب اخروی، تنها مطلوب وی حق است، هرچه گوید و شنود و بیند، همه حق گوید و حق شنود و حق بیند و با حق باشد.^۳

۱. «هیچ صدی تراء، و دین تراء، و رای نفس تو نیست، او را فرو باید برد، و زیر قدم آورد، و آتش همت درو باید زد، و بیاید سوخت، و خاکستر بیاد بر باید داد، تا ازو برهی و بیاسایی.» ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۱۱۶.

۲. «مردم باید بامداد برخیزد، جز خدای بر دل او هیچ نگذرد، در هفت آسمان و زمین و درین جهان و آن جهان جز از خدای هیچ چیز پیش دل او در نیاید. و ازو نشیند، و ازو خیزد، و ازو رود، و ازو گوید. در هر چه باشد در هر وقت که باشد خداوند را فراموش نکند، و تا خود را فراموش نکنی او را یاد نتوانی داشت «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ اِذَا نَسِیتَ» (۲۴ / کهف)، چنان باید که یادت نباید کرد، یاد کسی را باید کرد که فراموش کرده باشد.» همان، ص ۱۰۵.

۳. «این ره که در آموزد؟ او در آموزد. اول و سواس در دل افکند تا بنده را هیچ قرار نماند و آرام نیابد، آنگه و سواس به سوز افکند و آتش در دل بنده افکند تا هر چه دون اوست جمله بسوزد، تا جز وی را نجویند و جز وی را نخواهند، نه این جهان جویند و نه آن جهان، نه خلق پرستند و نه ثواب خواهند، نه درجه بیوسند، هر چه دون اوست، روی برگردانند. هفت آسمان و هفت زمین هر چه نام و نشان دارد، همه را فرو برند به همت، تا به یگانگی او رسند، آنگه از خودی خود پاک بیرون آیند تا به مشاهدت رسند، بدو بینند، و بدو دانند، و بدو شناسند، و بدو نگرند، و بدو گویند، و بدو خیزند، و بدو

به طور خلاصه اساس آموزه‌های طریقتی ابوسعید بر این دو اصل یعنی انقطاع از نفس و توجه به حضرت حق، جل جلاله، بنا شده است. اگر بین عرفان و تصوّف فرق بگذاریم و عرفان را نتیجه و گزارش عارف از مشاهدات و یافته‌های او بعد از طیّ طریق و فنای در حق بدانیم بخش قابل توجهی از سخنان شیخ به عرفان و آموزه‌های معرفتی تصوّف اختصاص یافته است.

بنیادی‌ترین آموزه معرفتی شیخ، توحید است که برای بیان آن از تعبیر «همه اوست» استفاده کرده است.^۱ اولین چیزی که این عبارت در ذهن ما تداعی می‌کند نظریه‌ای است که در میان صوفیان اندلس و مغرب عربی هم چون ابن عربی (م ۶۳۸) و ابن سبعین (م ۶۶۹) و عقیف الدین تلمسانی (م ۶۹۰) پدیدار شد^۲ و از آن به وحدت وجود یاد کردند و سپس به دست پیروان ابن عربی در سرزمین‌های شرقی جهان اسلام رواج پیدا کرد و به عنوان مشهورترین نظریه عرفانی مطرح شد.

شیخ گرچه با عبارت «همه اوست» و «هر چه جز از خدای است باطل است»^۳ تأکید می‌کند که تنها حق تعالی صلاحیت اتّصاف به وجود حقیقی

نشینند، و در هر حال که باشند با او باشند تا آزاد و آسوده باشند. و از خلق و از خود بدو ننگرند و ازو به خلق نگرند تا وا کسشان داوری نباشد.» همان، ص ۱۱۴.

۱. به عنوان نمونه: «شیخ ما گفت: وقت‌ها هر جایی می‌گشتم در کوه و در بیابان و این حدیث سرور پی ما نهاده بود. می‌خدای را جستیم در کوه و بیابان و بودی که باز یافتیم و اکنون چنان شده‌ایم که خویشتم می‌باز نیایم ایرا چه همه اوست، ما نه‌ایم» (محمّد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۹۹) «شیخ ما گفت: چندگاه آن بود که حق را می‌جستیم، گاه بودی که یافتیم و گاه بودی که نیافتیم. اکنون چنان شدیم که هر چند خود را می‌جویم می‌باز نیایم، همه او شدیم زیرا که همه اوست» (همان، ص ۳۰۵) «پس گفت «عاشق اوست و معشوق هموست که ترا دوست می‌دارد و خود را می‌دارد که همه اوست تو شو عابد و زاهد را دوست می‌دار.» (ابوسعید ابوالخیر، چشیدن طعم وقت، ص ۱۸۶).

۲. نک: راشدی‌نیا، مقدمه شرح فصوص تلمسانی، ص ۱۷-۱۹.

۳. ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۱۱۱.

را دارد با این حال هیچ دلیلی نداریم که وی به همان نظریه هستی‌شناسانه ابن‌عربی و دیگر قائلان به وحدت وجود معتقد بوده و ساختار نظام هستی را بر مبنای وحدت ساری در عالم تحلیل می‌کرده است، چون علاوه بر اینکه قائلان رسمی این نظریه همه یکسان نمی‌اندیشیدند و اختلافاتی جدی بین عارفانی هم چون ابن‌عربی و ابن‌سبعین و مریدان آن دو وجود داشت،^۱ در کنار وحدت وجود نظریه دیگری با عنوان وحدت شهود مطرح شده بود که با نظر بزرگانی چون حلاج و بایزید و جنید و امثال ایشان مناسب‌تر می‌نمود؛ وحدت شهود یعنی وحدتی که عارف در حال فناء فی الله مشاهده می‌کند.

فارغ از این که توحیدی که ابوسعید از آن سخن گفته توحید وجودی باشد و یا توحید شهودی آن چه مسلم است اینکه اساسی‌ترین دغدغه معرفتی ابوسعید توحید بوده و این دغدغه را به تعدد با عبارت «همه اوست» بیان کرده است. او هر نوع قدرتی را از غیر حق نفی کرده و می‌گوید: «همه اوست و او را در آفرینش هیچ انباز نیست جبار است و کامران است و کس را یارای آن نباشد که بسر مویی گوید که: چرا چنین است؟ همانگاهش نیست کند و نهفته، زمین فرو برد تا از او نه اثر ماند، نه خبر نه نشان ماند.»^۲

توحیدی که ابوسعید تصویر کرده همه عالم را از آغاز تا انجام فرا گرفته لذا او می‌گوید: «همه از اوست» و «همه به اوست» و هر یک از عوالم را ظهور اسمی از اسمای حق می‌شمارد.^۳

در نظر او تنها اراده کارساز در انسان، اراده حق تعالی بوده و تمام حالات و صفات انسانی متأثر از اراده و مشیت حق است. او می‌گوید: «گاه بنده را

۱. برای اختلاف بین ابن‌عربی و صدرالدین قونوی و تلمسانی نک: ابن تیمیة، بغیة المرتاد فی الرد علی المتفلسفة والقراطة والباطنیة، ص ۴۰۷ - ۴۱۲؛ همچنین راشدی‌نیا، مقدمه شرح فصوص تلمسانی، ص ۲۲ - ۲۳ و ۳۳ - ۳۷.

۲. ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۹۸.

۳. «ازو استعانت باید خواست که همه اوست، نهصد و نود و نه نام است او را از صفت‌های او، هر عالمی را بصفتی بیافریده است، برای همه می‌گذر باید کرد تا بدو رسی، چون بدو رسی بیاسایی، همه بدوست.» همان، ۱۰۰.

به صفت فرشته دارد، گاه به صفت زاهدی و عابدی، گاه به صفت سگی در مردم می‌افتد، گاه به صفت کژدمی که نیش می‌زند، گاه به صفت شیری که می‌غزد، گاه به صفت ستوری که از هیچ چیز خبر ندارد، گاه به خشمش گرداند، گاه به صلح گرداند، همه اوست و همه بدوست و همه از اوست ما بر هیچ کار نیم، خداوند بیداری کرامت کناد.»^۱

و در نهایت می‌توان گفت: ابوسعید وحدت را حقیقتی ساری بر عالم دانسته و کثرت‌نگری انسان را ابتلای حق معرفی می‌داند^۲ و وجود حقیقی را منحصر به حق کرده و هر چه جز خداست را باطل می‌شمارد.^۳

مجالس و سخنان ابوسعید در دیگر آثار عرفانی

چنان‌که گذشت در دو کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و اسرار

۱. همان.

۲. «آنکه در توحید بر وی بگشایند تا بدانند و ببینند و شناسا گرداندش تا بشناسد که کار به خداوند است جلّ جلاله، اَتَمَّا الْأَشْيَاءَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ. اینجا بدانند که همه اوست و همه بدوست و همه آن اوست، و این پنداشت است که برین خلق نهاده است، ابتلای ایشان را و بلای ایشان را، و غلطی است که بر ایشان می‌راند به جباری خویش، برای آنک جباری او راست. بنده به صفت‌های او بیرون نگرد بدانند که خداوند اوست و آنچه خبر باشد عیانش می‌شود و معاینه می‌بیند و در کردار خداوند نظاره می‌کند. آنکه بجمله بدانند که او را نرسد که گوید: من یا آن من. او را درین مقام عجزی پدید آید و ایست‌ها از وی بیفتند. بنده آزاد و آسوده گردد. بنده آن خواهد که او خواهد. خواست بنده رفت و بنده از ایست‌های خویش آزاد گشت. و به دو جهان بیاسود. و به راحت افتاد. همه اوست، و تو هیچ‌کس نه‌ای.» محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۲۸۸

۳. «گو خواهی درین جهان خواهی در آن جهان، هر کجا خواهی باش هر چه جز از خدای است همه باطل است... أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ گر دل در کسی و چیزی بندی که آنکس را و آن چیز را زوال خواهد بود دور باش از آن. آدم بمرد و دیگر همه بخواهند مرد و هنوز می‌میرند، صحبت با زنده باید کرد که مرگ و رو روا نبود، آدم ز گل است و خاک وی از روی زمین است، خاکی بخاک باز شود.» ابوسعید ابوالخیر، مجالس عارفان، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

التَّوْحِيدَ به ذکر عبارتی مختصر از مجالس شیخ بسنده شده است. ظاهراً تنها یک مجلس از مجالس شیخ است که به صورت کامل نقل شده است و ساختاری همگون با مجالسِ مجموعه حاضر دارد. این مجلس را در ادامه همین بحث نقل خواهیم کرد. غیر از مجلس مذکور بخشی اندک از مجالس شیخ نیز به صورت پراکنده در کتاب اسرار التَّوْحِيد ذکر شده است. بخشی دیگر از این مجالس را نیز خواجه محمّد پارسا در کتاب فضل الخطاب آورده است. ظاهراً بخشی از مجالس شیخ تا قرن نهم دست به دست گشته و مورد استفاده و استشهاد عرفا قرار گرفته است. موارد مشابه این مجالس با کتاب اسرار التَّوْحِيد و فصل الخطاب به ترتیب مورد مقایسه قرار گرفته است:

الف. مقایسه مجالس با اسرار التَّوْحِيد

مجالس: «همه اوست». مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۸، ص ۱۰۰.

اسرار التَّوْحِيد: این عبارت بارها ذکر شده است. ج ۱، ص ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۰۵.

مجالس:

گفتار دراز مختصر باید کرد و زیاد بدآموز حذر باید کرد

مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۱.

اسرار التَّوْحِيد: این بیت عیناً دوبار ذکر شده است. ج ۱، ص ۲۸۱، ۳۰۲.

مجالس: یار بدآموز، نفسِ تست که ترا فرا راه‌های بد می‌برد ... چیزها به تو درمی‌گوید که دل ترا زیر و زیر می‌کند، و عیش بر تو تیره می‌دارد، و زندگانی بر تو منقّص می‌کند. مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۱.

اسرار التَّوْحِيد: یار بدآموز تو نفسِ تست ... تا تو با توی هرگز راحت نیابی، نفسک سجنک ان خرجت منها وقعت فی راحة الابد. ج ۱، ص ۳۰۲.

مجالس: فرا پیش بوالفضل حسن گفتند به سرخس که: «ظریف کیست؟» گفت: «لقمان.» گفتند: «ایها الشیخ چرا؟ کس هست که جامه ظریف دارد

و آلت دارد، و لقمان خود مردی پشولیده و جامه دریده و نیز علتی عظیم دارد، ظریف چون باشد؟» گفت: «ایراچه لقمان با خودی خود نیست، و ظریف آن باشد که او را خودی خود نباشد و لقمان، لقمان نیست هر چه میان تهی باشد آن ظریف باشد. نبینی خنوری که آکنده باشد چون انگشت برو باز زنی او را آواز خوش نباشد.» مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۱۰.

اسرار التوحید: شیخ ما را پرسیدند، در سرخس، که «ظریف کیست؟» گفت: «در شهر شما، لقمان.» گفتند: «ای سبحان الله! در شهر ما هیچ کس از او بشولیده تر نیست و شوخگن تر.» شیخ گفت: «شما را غلط افتاده است. ظریف، پاکیزه باشد و پاکیزه آن بود که با هیچ چیزش پیوند نباشد، و هیچ کس از او بی پیوند تر و بی علاقه تر و پاکیزه تر نیست که با هیچ چیز پیوند ندارد، نه با دنیا نه با عقبی نه با نفس.» ج ۱، ص ۱۹۹.

مجالس: امامی از امامان دین در حرم، حدیث رسول، صلی الله علیه و سلم، املا می کرد، ابوبکر کتانی آنجا فارغ نشسته بود، خضر، علیه السلام، خود را بر صفت بُرنایی فرا وی نمود، گفت: «آنجا حدیث می نویسند و تو اینجا فارغ.» ابوبکر گفت: «ایشان خبر می گویند، من عیان می بینم، لیس الخیر کالمعاینه» ... خضر گفت، علیه السلام: «چه دلیل است که آن تو عیان است و آن ایشان خبر؟» گفت: «دلیل آنست که تو خضری.» خضر در وقت ناپدید شد و گفت: «مرا با شما پای نیست.» مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۱۵.

اسرار التوحید: روزی پیری از باب بنی شیبه درآمد بشکوه، ردا برافکنده. فرزند وی آمد. و سلام گفت. و او را گفت: «یا با بکر! چرا فرا آنجا نشوی که مقام ابراهیم است که آن مردمان جمع گشته اند و حدیث رسول صلی الله علیه و سلم می شنوند تا تو نیز بشنوی؟» ... بو بکر سر بر آورد و گفت: «ای شیخ! ... هر چه ایشان آنجا به اسناد و خبر می گویند ما اینجا بی اسناد می شنویم.» گفت: «از کی می شنوی؟» گفت: «حدّثی قلبی عن ربّی.» آن پیر گفت: «چه دلیل که تو برینی؟» گفت: «دلیل آنک تو خضری.» ج ۱، ص ۲۵۰.

ب. مقایسه مجالس با کتاب فصل الخطاب

خواجہ محمد پارسا گزیده‌ای از چند مجلس را با اختلاف اندکی در فصل الخطاب نقل کرده است.

مجالس: هر چه از حرونی و سرباز زدن وز منی بود بکردی و می‌کنی، و هر چه از فضل و کرم و رحمت خداوند بود با تو کرد و تو هیچ می‌بینی؟ این غفلت حجابی عظیم است، چون غفلت برخاست حجاب برخاست، پشیمانی باید خورد ازین کرد خویش و فعلِ خویش و کردارِ بدِ خویش، و از باید آمد بدرگاه خداوند خویش ... و، گذشت‌ها را دریاب، و بدین پنداشت‌ها غزه مشو ...

دریغا کت ندانستم همی پنداشتم دانم

ازین پندار گوناگون وزان دانش پشیمانم

مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۳.

فصل الخطاب: هر چه از حرونی و سرباز زدن و منی بود بکردی، و هر چه از فضل و کرم و رحمت خداوند - عزّ و جلّ - بود، با تو بکرد، و تو هیچ نمی‌بینی. این غفلت حجابی عظیم است، پشیمانی باید خورد از کردار بد خویش؛ گذشته‌ها را دریاب، و به این پنداشت‌ها غزه مشو. شعر

دریغا کت ندانستم همی پنداشتم دانم

ازین پندار گوناگون وزان دانش پشیمانم

ص ۲۳۳.

مجالس: «مسلمان» آن باشد که از شغل دو جهان رسته باشد، و هر چه آفریده است دلش پاک باشد، و از این پنداشت‌های گوناگون بیرون آمده باشد ... او را از ظلمت پنداشت به نور لقا آورده باشند ... مردم باید بامداد برخیزد، جز خدای بر دل او هیچ نگذرد، در هفت آسمان و زمین و درین جهان و آن جهان جز از خدای هیچ چیز پیش دل او در نیاید ... در هر چه باشد در هر وقت که باشد خداوند را فراموش نکند، و تا خود را فراموش نکنی او را یاد نتوانی داشت ... چنین خداوندی را فراموش کنی، کِرا یاد کنی؟ و تو خود او

را یاد نتوانی کرد، تا او ترا نخست یاد نکرد، و یاد کردن او ترا محو کردن است ترا از تویی تو. و کسی کجاست که او را این همت است؟ این غریب است. مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

فصل الخطاب: مسلمان آن باشد که از شغل دو جهان رسته باشد، و از هر چه آفریده است دلش پاک باشد، و ازان پنداشت‌های گوناگون بیرون آمده باشد؛ او را از ظلمت پنداشت به نور لقا آورده باشند. مردم باید که در هفت آسمان و زمین، و درین جهان و آن جهان جز از خدای عزّ و جلّ هیچ چیز پیش دل او در نیاید. و در هر وقت که باشد، خداوند را عزّ و جلّ فراموش نکند؛ و تا خود را فراموش نکنی او را یاد نتوانی داشت. چنان باید که یادت نباید کرد. یاد کسی را باید کرد که فراموش کرده باشد. چنین خداوندی را فراموش کنی، که را یاد کنی؟ تو خود او را یاد نتوانی کرد، تا او ترا نخست یاد نکند. و یاد کردن او ترا محو کردن است ترا از تویی تو. و کسی کجاست که او را این همت است؟ این غریب است. ص ۲۳۳.

مجالس: اگر این فضل نیستی به دست ما بادستی و ما را چه انس و راحت استی ... و اگر این نظر نیستی ... و ما را خود همت این کی بودی که آهنگ او باید کرد؟ مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۷.

فصل الخطاب: اگر این فضل او نیستی به دست ما بادستی. و ما را خود همت آن کی بودی که آهنگ او باید کرد. ص ۲۳۴.

مجالس: ازو استعانت باید خواست که همه اوست، نهصد و نود و نه نام است او را از صفت‌های او، هر عالمی را به صفتی بیافریده است، بر آن همه می گذر باید کرد تا بدورسی، چون بدورسی بیاسایی، همه بدوست. مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۱۰۰.

فصل الخطاب: ازو سبحانه استعانت باید خواست که همه اوست، نهصد و نود و نه نام است او را، از صفت‌های او عزّ و علا هر عالمی را به صفتی خلق کرده است، بران همه گذر می باید کرد، تا بدورسی. ص ۱۴۳.

مجالس: این صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر بفرستاد گفت: «خویشتن شناختن و رای همه علم‌هاست نیکوتر از علم هیچ چیز نیست.» این باید جست و دست در این باید زد و بنیاد بدین محکم باید کرد، چون بنیاد محکم آمد هر چه بخواهی بتوان کرد. چون بنیاد محکم نباشد رنجت ضایع شود. مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۹.

فصل الخطاب: صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر علیهم السلام فرستاد و گفت: خویشتن شناختن و راه همه علم‌هاست، نیکوتر ازین علم هیچ چیز نیست، این باید جست، و دست در این باید زد، و بنیاد بدین محکم باید کرد؛ چون بنیاد محکم نباشد، رنجت ضایع شود. ص ۱۴۳.

مجالس: این نفس غداره را بکش، یا نه، او ترا بکشد. او را زیر پای آر، یا نی او ترا زیر پای آرد. مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۹.

فصل الخطاب: این نفس غداره را بکش، یا نه، او ترا بکشد. او را زیر پای آوری تا نه، او ترا زیر پای آرد. خویشتن فدا می‌باید کرد. ص ۱۴۴.

مجالس: و این خداوند جز عجز روی نیست، صارخکی در برابر دوزخ کجا پای دارد ... به کره می‌باید خود را به ضعیفی و بیچارگی بوسینی و به عجز بشناسی، همی باشد عجز خود را شناختی زود عنان تو بر بالا کشند. مجالس ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۸.

فصل الخطاب: با این خداوند عزّ و جلّ جز عجز روی نیست. چون خود را به عجز شناختی، زود ترا بر بالا کشد. ص ۱۴۴.

تنها مجلس ذکر شده در دو کتاب حالات و سخنان و اسرار التوحید چنان که قبل گفته شد در کتاب حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر و کتاب اسرار التوحید تنها گزارش یک مجلس از مجالس ابوسعید به صورت کامل نقل شده است که ساختار آن کاملاً با مجالس این مجموعه تطابق دارد. در گزارش این مجالس نیز همانند دیگر مجالس شیخ، مجلس با سؤالی از آیه‌ای شروع شده و با عبارت «و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» به پایان می‌رسد. برای مقایسه این مجلس با دیگر مجالس ابوسعید ابوالخیر آن را به صورت کامل در ذیل آوردیم:

روزی شیخ ما را قدس الله روحه العزیز سؤال کردند از این آیت که ﴿ثُمَّ زُذُوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ﴾ (۶: ۶۲). شیخ ما گفت، قدس الله روحه العزیز: سماع این آیت روحانیان را درست آید و آن مقام بازپسین است پس از همه جهدها و طاعت‌ها و عبادت‌ها و سفرها و خطرهای و رنج‌ها و خواری‌ها و رسوایی‌ها و مذلت‌ها. این همه یکان‌یکان پدید می‌آید و بر آن گذرش می‌دهند: اول به در توبتش درآرند تا توبه کند و خصم را خشنود کند و به مذلت نفس مشغول شود همه رنجها درپذیرد و بدان قدر که تواند راحتی به خلق می‌رساند. پس به انواع طاعت‌ها مشغول شود. شب بیدار و روز گرسنه. حق‌گزار شریعت گردد. و هرروز جهدی دیگر پیش گیرد و بر خود چیزها واجب کند. و ما این همه کردیم. در ابتدای کار هژده چیز بر خود واجب کردیم و بدان هژده وظیفه هژده هزار عالم را از خود پیخستیم: روزه دوام داشتیم، از لقمه حرام پرهیز کردیم، ذکر بر دوام گفتیم، شب بیدار بودیم، پهلو بر زمین تنه‌ادیم، خواب جز نشسته نکرديم، روی به قبله نشستیم، تکیه نزدیم، در هیچ کودک امرد ننگریستیم، در محرّمات ننگریستیم، خلق نستدیم، گدایی نکرديم، قانع بودیم، و در تسلیم و نظاره کوشیدیم. پیوسته در مسجد نشستیم، در بازارها نشدیم که رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمود: پلیدترین جای‌ها بازار است و پاک‌ترین جای‌ها مسجدهاست.

هر چه می‌کردیم متابع رسول بودیم، صلی الله علیه و سلم. هر شبانروزی ختمی کردیم. در بینایی کور بودیم، در شنوایی کر بودیم، در گویایی گنگ

بودیم، یک سال با کس سخن نگفتیم. نام دیوانگی بر ما نهادند. و ما روا داشتیم، حکم این خبر را که «لا یکمل ایمان العبد حتی یظن الناس أنه مجنون». هر چه نبشته بودیم یا شنوده که رسول، صلی الله علیه و سلم، آن کرده است یا فرموده همه بجای آوردیم تا که نبشته بودیم که در حرب احد پای مصطفی را، صلی الله علیه و سلم، جراحتی رسیده بود، وی بر سر انگشتان پای بایستاد و او را بگزارد که قدم بر زمین نتوانست نهاد؛ ما به حکم متابعت بر سر انگشتان پای بایستادیم و چهار صد رکعت نماز بگزاردیم. حرکات ظاهر و باطن را بر وفق سنت راست کردیم چنانکه عادت طبیعت گشت. و هر چه شنوده بودیم و در کتابها دیده که فریشتگان آن کنند ما در ابتدا آن جمله بکردیم. یا شنوده بودیم و در کتب یافته که خدای را تعالی فریشتگانند که سرنگون عبادت کنند، ما نیز موافقت ایشان را سر بر زمین نهادیم و آن موفقه، مادر بو طاهر، را گفتیم تا به رشته‌ای انگشت پای ما به میخی باز بست. و در خانه بر ما بیست. و ما گفتیم بار خدایا ما را ما نمی‌باید ما را از ما نجات ده. ختمی ابتدا کردیم چون بدین آیت رسیدیم که ﴿فَسَيَكْفِيكُهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۲: ۱۳۷) خون از چشم‌های ما بیرون آمد. و نیز از خود خبر نداشتیم. پس کارها بدل گشت. و ازین جنس ریاضت‌ها، که از آن عبارت نتوان کرد، بر ما گذر کرد و در آن تأییدها و توفیق‌ها بود از حق تعالی و لیکن می‌پنداشتیم که آن ما می‌کنیم. فضل او آشکارا گشت و به ما نمود که نه چنان است. آن همه توفیق حق بود و فضل او. از آن توبه کردیم و بدانستیم که آن همه پندار بوده است. اکنون اگر تو گویی من این راه نروم که پندار است، گوییم این ناکردنیت پندار است. تا این همه بر تو گذر نکند این پندار به تو نمایند تا شرع را سپری نکنی پندار بدید نیاید که پنداشت در دین بود و دین پس از شرع باشد. ناکردن کفر است و کردن و دیدن شرک. تو هست و او هست، دو هست شرک بود. خود را از میان بر باید گرفت.

ما را نشستی بود در آن نشست عاشق فنای خود بودیم، نوری پدید آمد که ظلمت هستی ما را ناچیز کرد خداوند، عز و جل، ما را فراما نمود که آن نه تو بودی و این نه تویی. آن توفیق ما بود. و این فضل ماست. همه خداوندی و نظر عنایت ماست. تا چنان شدیم که همی گفتیم:

همه جمال تو بینم که چشم باز کنم همه تم دل گردد چو با تو راز کنم
 حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو آمد سخن دراز کنم
 پس چندان قبول پدید آمد از خلق که مریدان می آمدند و توبه می کردند و
 همسایگان از حرمت ما نیز خمر نخوردند و به جایی رسید که پوست
 خربزه‌ای که ما از دست بیفکندیمی بیست دینار می بخریدند. یک روز ما
 می شدیم، بر ستور نشسته. آن ستور نجاست افکند، مردمان فراز آمدند و آن
 را برداشتند و در سر و روی می مالیدند. پس از آن به ما نمودند که آن ما
 نبودیم. آوازی آمد از گوشه مسجد که ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ﴾ (۴۱: ۵۳) نوری
 در سینه پدید آمد و بیشتر حجاب‌ها برخواست. هر که ما را قبول کرده بود از
 خلق، رد کرد. تا بدانجا که به قاضی شدند و به کافری بر ما گواهی دادند. و
 به هر زمین که ما درشدمی گفتندی از شومی این مرد درین زمین نبات نرود
 تا روزی در مسجد نشسته بودیم زنان بر بام آمدند و نجاست بر ما پاشیدند و
 آوازی آمد که ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ﴾ (۴۱: ۵۳) تا جماعتیان از جماعت
 بازایستادند و می گفتند: تا این مرد دیوانه در مسجد باشد ما به جماعت نشویم
 و ما می گفتیم، شعر:

تا شیر بُدم شکار من بود پلنگ پیروز بُدم به هر چه کردم آهنگ
 تا عشق ترا به بر در آوردم تنگ از بیشه برون کرد مرا روبه لنگ
 بازین همه از آن حالت قبضی به ما درآمد، بر آن نیت، جامع قرآن باز
 گرفتیم، این آیت برآمد ﴿وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾
 (۲۱: ۳۵) گفت: این همه بلاست که در راه تو می آریم اگر خیر است بلاست
 و اگر شر است بلاست. به خیر و شر فرومه‌آی و با ما گرد. پس از آن ما نیز
 در میان نبودیم. همه فضل او بود، شعر:

امروز به هر حالی بغداد بخاراست کجا میر خراسانست پیروزی آنجاست
 وصلی الله علی محمد وآله.^۱

۱. ابوالروح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۷۵؛ محمد بن منور، اسرار
 التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۳۳.

ویژگی‌های ادبی مجالس ابوسعید

علاوه بر اینکه محتوای معرفتی و طریقتی مجالس ابوسعید در نوع خود کم‌نظیر است و بهتر از هر اثر دیگری ما را با شخصیت علمی و معنوی او آشنا می‌سازد، از جهت ادبی نیز دارای ویژگی‌هایی است که می‌تواند آن را به عنوان اثری فاخر در ادبیات فارسی مطرح نماید.

این مجالس با نثری آهنگین و خاص خود نشان از نوع گویش و ادبیاتی دارد که در قرن چهارم و پنجم هجری در خراسان مرسوم بوده است. آثار به دست آمده از این دوره گرچه اندک و معدودند، اما هر یک به نحوی در تاریخ ادبیات فارسی نقش کلیدی ایفا کرده‌اند.

یکی از بزرگانی که در رأس ادبیات منشور این دوره قرار دارد و آثار به جای مانده از او در تکوین و تکامل ادبیات فارسی نقشی بسزا داشته، ابوسعید ابوالخیر است. سخنان و حکایاتی که از مجالس ابوسعید نقل شده به خاطر لطافت و حلاوتی که داشتند نفوذ کلام و تأثیر آن را دو چندان می‌نمود لذا کمتر اثر عرفانی در ادبیات فارسی یافت می‌شود که مشتمل بر کلمات ابوسعید نباشد.

این مجالس دستنوشته شیخ نیست اما به جرأت می‌توان گفت که عبارت و کلماتی که در این مجالس نگارش یافته است، تا حد زیادی همان عبارات شیخ است. هم‌زمان با برگزاری مجالس سخنان شیخ توسط مریدان، که خود را از باب اعتقاد یا تبرک، مقید به ضبط عین کلام او کرده بودند نوشته می‌شد. اهتمام بر حفظ کلمات و تعبیرات شیخ به شاگردان و مریدان بلا فصل او مختص نبود بلکه در طول زمان همه خود را ملزم به ثبت عین کلمات او می‌دانستند، چنان‌که وقتی محمد بن منور بعد از یک قرن و اندی می‌خواهد تغییری اندک در عبارات شیخ دهد می‌گوید:

«اگر این دعاگوی درین مجموع، سخن برین منوال که بر لفظ مبارک او رفته است، و سیاق سخن، از برای تبرک، هم بر آن قرار نگاه دارد، از فهم عوام دور افتد و بعضی از خوانندگان، بلکه بیشتر، در نظم سخن و ترتیب معانی به غلط افتند و پیوسته این معنی که شیخ، خویش را به لفظ "ایشان"،

گفته است، در پیش خاطر و حفظ نتوانند داشت و بریشان دشوار باشد و خاصه کسی که ابتداء کتاب مطالعه نکرده باشد و این معنی ندانسته، چون این کتاب را بردارد خواهد که حکایتی مطالعه کند در غلط افتد. پس این دعاگوی، به حکم این اعداز، هرکجا که شیخ لفظ "ایشان"، فرموده است دعاگوی به لفظ "ما"، یاد کرده است. چه این لفظ در میان خلق معهود و متداول گشته است و به فهم خوانندگان نزدیکتر است. اما این معنی می باید دانست که هرکجا که لفظ "ما"، یاد کرده ایم از زبان شیخ بر لفظ مبارک او "ایشان"، رفته است.^۱

بزرسی تمام ویژگی های ادبی این مجالس خارج از حوصله این مقال و فراتر از وسع علمی نگارنده است اما به طور مختصر می توان به مجموعه ای از لغات و ترکیبات و اشعاری که در این مجالس از آن ها استفاده شده، اشاره کرد.

الف. واژگان کهن فارسی: یکی از ویژگی های این مجالس اشتمال آن بر لغاتی است که معمولاً در متون بعد از دوره ابوسعید استعمال آن ها کم شده و یا اصلاً مورد استفاده قرار نگرفته است به عنوان نمونه می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

به ارزانی دارد؛ انباز؛ صارخکی؛ بوسینی؛ فراسر می نشود؛ ورو، بوالعجبی؛ ایراچه؛ غلبه بویینم؛ اینت؛ خرونی؛ واز؛ بوک؛ پشولیده؛ خنوری؛ ملطفه؛ شوخگین؛ بیوسند؛ بوک؛ جامگکی شوخگین؛ بهین و گزین؛ داوری؛ هیجا؛ سره مردی؛ محبره.

ب. ترکیبات ویژه این رساله

۱. تقدیم بای التزام بر نفی: به نیاسایی، بنروی.

۲. فاصله انداختن بین «می» و فعل: می فدا باید کرد، می گذر باید

کرد، می رضا نیفتد، می بر نه ایستد، می نیکو شود، می چه رسد، می خودی خود را دست بیاید داشت.

۱. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، ج ۱، ص ۱۵.

۳. بخشی دیگر از ترکیبیات خاص: بر ناخنی باید نبشت؛ این کسی بود که بر خویش بود؛ بیوس بیهده؛ می بر نه ایستد؛ دریغا کت ندانستم؛ مرگ ورو روا نبود؛ وا کسشان داوری نباشد؛ تا بنه زوی؛ جامگگی شوخگین؛ جنگ و داوری؛ بهین و گزین؛ جنگ و داوری؛ هنری است در این شهر؛ اینت ابلهی و کافری؛ درب سخت کنی وز خلق عزلت گیری؛ شو سره مردی می باش؛ تا به نه زوی؛ برنشستی و بیامدی.

۴. تغییر و تبدیل در آواها: مانند هیچیز (هیچ چیز)، زفان (زبان)

ج. اشعاری که ابوسعید در مجالس خود از آن‌ها استفاده نموده

است

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد مجالس ابوسعید استفاده از اشعار عاشقانه و عامیانه‌ای است که اگر چه از قرن هفتم به بعد یکی از ویژگیهای غالب مجالس عارفان و واعظان به حساب می‌آمد اما در زمان ابوسعید به عنوان گناهی نابخشودنی تلقی می‌شد و دستاویزی برای مخالفان قرار گرفته بود که بر انتقادات خود نسبت به شیخ بیفزایند، چنان‌که کرامیان به بزرگان خود نوشتند: «اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفیی می‌کند و مجلس می‌گوید و بر سر منبر بیت می‌گوید و تفسیر و اخبار نمی‌گوید.» حتی وقتی یکی از زنان زاهده و اشرافی شهر که چهل سال از خانه بیرون نشده بود آوازه مجالس بوسعید را شنید دایه خویش را به مجلس او فرستاد چون دایه بازگشت، پرسید شیخ چه گفت؟ دایه این بیت را خواند:

من دانگی سیم داشتم حبه کم دو کوزه نبی خریدم پاره کم
بر بربط من نه زیر مانده ست و نه بم تا کی کوی قلندری و غم غم
آن بانوی زاهده چنان بر آشفت که دایه را وادار کرد دهان خویش را بشوید و دیگر اینگونه سخنان را بر زبان نیاورد.^۱

مقایسه مجالس ابوسعید با مجالس خواجه یوسف همدانی شاید ما را

۱. ابوالروح، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹۶.

برای بهتر درک کردن قبیح استفاده از شعر در مجلس‌گویی کمک کند. خواجه یوسف در مجالسی که در ادامه این مجموعه تقدیم خواهد شد حتی یک بیت شعر نیز ذکر نمی‌کند گو اینکه نمی‌خواستند از رسوم اهل شریعت تخطی کنند. اما ابوسعید هیچ‌واهمه‌ای از طعنه و کنایات اهل ظاهر ندارد او به تعدد در مجالس خود از اشعار استفاده می‌کند بلکه گاه مجالس او بر محور بیان معنای شعری به ظاهر عامیانه برپا می‌شد و شیخ با توسعه معانی الفاظ عاشقانه و عامیانه بیشترین استفاده عرفانی را از این اشعار می‌کرد. شیخ با این کار افزون بر اینکه مجالس خود را طراوت و حلاوتی خاص داد ما را نیز با بخشی از گنجینه سخنان کهن فارسی آشنا ساخت.